

عناصر طبیعی در شعر کودک و نوجوان

زهره خیری

کارشناس ارشد دانشگاه تربیت معلم سبزوار

دکتر مهارعلوی مقدم

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم سبزوار

چکیده

شعر کودک و نوجوان، رنگین‌کمانی از معانی است که به گونه‌ای خاص، تارهای اعجاب کودک را به ارتعاش در می‌آورد و با رسوخ در پنهانی‌ترین لایه‌های درونی روح و روان کودک، او را در تفسیر پدیده‌های هستی، یاری می‌رساند. شاعر کودکانه سرا، در قالب واژه‌های گوش‌نواز و رنگارنگ، ناب‌ترین اندیشه‌های متعالی را به ذهن مشتاق کودک و نوجوان، هدیه می‌دهد. او از «من» خویش، جدا می‌شود تا با دل پاک کودک معصوم، پیوندی ذهنی و روحی برقرار کند و طیف گسترده‌ای از معانی را نثار آینه‌ی قلب کودک سازد. وی، با امداد از تمامی ذخایر ذوق و استعداد خویش، می‌کوشد تا نگاه کودک را به ماورای ظواهر معطوف سازد و کلید کشف اسرار هستی را در دستان کوچک او قرار دهد. در این گونه‌اشعار، شاعر نگرش کودک و نوجوان را نسبت به هستی، متعادل‌تر کرده، آرام‌آرام، او را به وادی مفاهیم ناب، هدایت می‌کند. مفاهیمی که کودک و نوجوان، تنها از طریق کلام آهنگین به آن‌ها دل می‌دهد و آن‌ها را می‌پذیرد.

یکی از زیباترین عناصر موجود در شعر کودک و نوجوان، عناصر برگرفته شده از طبیعت است. عمده‌ترین این عناصر عبارتند از حیوانات، حشرات و فصل‌ها. در این مقاله کوشیده شده به شماری از این عناصر طبیعت در شعر کودک و نوجوان پرداخته شود و با بیان نمونه‌هایی از شعر این گروه سنی، مباحث، هر چه بیشتر شکل عینی و ملموس یابد.

واژه‌های کلیدی: شعر کودک و نوجوان، عناصر طبیعی، روان‌شناسی کودک.

۱- حیوانات در شعر کودک و نوجوان

الف- کلاغ

کلاغ در فرهنگ ما، از دیر باز به عنوان چهره ای منفی در شعر و داستان معرفی شده است. صفاتی هم چون خبرکش، زشت و سیاه، پلشت، حسود، دزد، بدجنس و ... اما در ادبیات کودک و نوجوان امروز، کلاغ، با چهره‌هایی متفاوت و گاه کاملاً متضاد در شعر و داستان ظاهر می‌شود. از بین حیواناتی که در شعر کودک و نوجوان راه یافته‌اند، کلاغ بیشترین نمود را دارد. نه تنها اشعار سروده شده درباره ی کلاغ زیادتر از حیوانات دیگر است، بلکه تعداد کتاب‌هایی که با عنوان «کلاغ»، «کلاغه»، «کلاغک» و ... منتشر شده‌اند، از کتاب‌های دیگر بیشتر است. شاید یکی از علت‌های این امر، در دسترس بودن همیشه ی این پرنده خوش شانس! است که با حضور همیشگی خویش بر روی سیم‌های برق و شاخه‌های درختان، با رنگ ویژه و آواز ویژه‌تر، نمودی پر رنگ‌تر از دیگر حیوانات در شعر و داستان کودک و نوجوان داشته است.

- همیشه فکر می‌کنم / کلاغ از کجا پرید / کلاغ مهربان چه وقت / به آسمان ما رسید؟ / چه شد که بال‌های او / سیاه رنگ و دود شد / نشست روی بام ما / ولی پرش کبود شد / چرا کلاغ مثل ما / همیشه کار می‌کند؟ / چه حرف‌هاست در دلش / که قار قار می‌کند؟

کلاغه به خونه اش نرسید، افسانه‌ی شعبان نژاد، کلاغه به خونه اش نرسید

کلاغ‌ها نگاهشان / عمیق و شاعرانه است / میان هر سکوتشان / هزار و یک ترانه است / به اعتقاد من کلاغ / قدیمی و عتیقه است / دلی که با کلاغ نیست / چه قدر بی سلیقه است / نباید از کلاغ دل / کلاغ را قلم گرفت / نباید این سیاه را / حقیر و دست کم گرفت / پرنده‌ی عجیبی است / نجیب، اصیل و با وقار / علاقه دارد او به برف / به روی قلّه‌ی چنار / برای گفتن از کلاغ / دلم میان باغ‌هاست / چه قدر غصّه‌های من / به شکل این کلاغ‌هاست!

کلاغ‌ها، ناصر کشاورز، آه پونه

گاهی شعر، در مورد کارهای کلاغ است. کارهایی که ویژه اوست و در بین حیوانات دیگر کمتر شایع است:

- خبری داشت کلاغ/ گفت در گوش درخت / برگ ها تک تک ریخت / از سرو دوش درخت / سار از شاخه پرید / بال زد تا ته باغ/ گفت با سبزه و گل / هر چه را گفت کلاغ [...] باد هو هو می کرد / ابرهی می نالید / خیر داغ کلاغ / نوی ده می پیچید

خبر داغ کلاغ ، شکوه قاسم نیا ، بوی گل نارنج

گاه شاعر ، با به تصویر کشیدن صحنه هایی ناراحت کننده از زندگی کلاغ ، قصد تغییر نظر همگانی را در مورد کلاغ دارد.

- درخت خانه ی ما / ندارد ذره ای مو/ نشسته یک کلاغک/ به روی کله ی او/ کلاغک خورده سرما / کمی حالش خراب است / درخت و شاخه هایش / برایش تخت خواب است / دلش می خواهد الان / کمی آن جا بخواهد / ولی آخر چه طوری/ در این سرما بخواهد ؟ / کلاغک سرفه ای کرد/ پرید آهسته از جا/ نمی دانم کجا رفت/ میان باد و سرما/کلاغک رفت شاید / به سوی آشیانه/ پر از دل واپسی شد / درخت خشک خانه !

کلاغک ، محمود پوروهتاب، درخت خانه ی ما

و گاه نیز تعبیر های شاعرانه از مرگ کلاغ :

در میان کوچه امروز / یک کلاغ مرده دیدم/ خم شدم انگشت خود را / روی پرهایش کشیدم / خشک بود او مثل یک چوب/ چشم هایش خیره و باز / کوچه بوی غصه می داد / بوی ختم بال و پرواز...
ختم بال و پرواز، ناصر کشاورز، چکّه ای آواز ، تکه ای

مهتاب

گاهی کلاغ ، دارای احساس و عاطفه ی رقیق شده و از دیدن صحنه های ناراحت کننده ، به شدت متأثر می گردد.

- ته باغ ما یک انار/ ترک خورد یعنی رسید/ صدای ترک خوردنش / به گوش کلاغی رسید/ کلاغ از سرشاخه ای / نگاهی به اطراف کرد / چکید از درخت انار/ دو تا برگ غمگین و زرد/ کلاغ آه سردی کشید / نوکش پر شد از قار قار/ دو تا شاپرک مرده بود/ کنار درخت انار .

کلاغ و انار، ناصر کشاورز، چکّه ای آواز ، تکه

ای مهتاب

اما گاه نیز، همه ی این تصاویر رنگ می بازند و کلاغ ، همان کلاغ قدیمی می شود ، با همان خصلت های ویژه اش:

- [...] فرشته رفت / به باغ رسید/ به یک دونه کلاغ رسید/ کلاغ فرشته رو که دید/ از جا پرید / گفت : « قار و قار/ بیا بخور با من ناهار/ گردو دارم / صابون دارم / کرم خاکی با نون دارم / می خوام پییر بیارم / برم برات یه جوجه گیر بیارم / من یه کلاغ دزدم / هر چی بخوام/ می رم برات می دزدم / من از تموم دنیا / برات خبر می یارم / هر کی با تو بد باشه / با این نوکم / چشماشو در میارم / می آی با هم دوست باشیم ؟ / دو مغز با دوم توی یک پوست باشیم ؟ »
فرشته ای از آسمون ، ناصر کشاورز، فرشته ای از آسمون

ب- مرغ

یکی از پرندگان مورد دلخواه کودکان، مرغ است که شاید به علت خانگی بودنش بیشتر با کودکان مأنوس است . صدای مرغ ، رنگ و روی مرغ ، تخم کردن و مراقبت از جوجه هایش ، برای کودکان جذاب و دوست داشتنی است:

- مرغ قشنگم / قدقد قدا کرد/ از توی لانه/ من را صدا کرد/ در خانه پیچید/ قدقد قدایش / یک مشت دانه / بردم برایش / دادم به مرغم / آن دانه ها را/ او هم به من داد/ یک تخم زیبا
مرغ قشنگ ، افسانه ی شعبان نژاد ، چتری از گلبرگ ها

گاه شاعر، به آموزش نحوه ی تخم گذاری مرغ می پردازد:

از دو هفته پیش / مرغ من چرا/ رفته یک گوشه / نشسته تنها؟/ شاید مریض است / شاید هم خسته / به خاطر او / دلم شکسته است / می برم هر روز/ دانه برایش / می پاشم ان را/ جلو پایش / ظرف آبش را / می شویم تمیز/ از آب تازه / می کنم لبریز/ گرچه گذشته / چندین روز و شب/ تکان نخورده / از جایش هنوز ...

مرغ، صفورا نیبری، سرخ و صورتی

پ- ماهی

حضور ماهی در سر سفره ی هفت سین و یا در حوض کوچک حیاط ، تابلوهایی زیباست که در شعر کودک و نوجوان راه پیدا کرده است و هر بار رنگ و بوی خاصی به خود گرفته است:

- در داخل حوض ما / یک ماهی زیبا بود / چشمان قشنگی داشت / افسوس که تنها بود / هر روز به تنهایی / در آب شنا می کرد / توی دل من خود را / انگار که جا می کرد / امروز نمی دانم / ماهی به کجا رفته / شاید شده پروانه / از خانه ی ما رفته / در خانه ی ما دیگر / هم بازی خوبی نیست / برگرد که جای تو / توی دل ما خالی است / من بی تو خودم را چون / یک گمشده می دانم / برگرد که بعد از این / در پیش تو می مانم

ماهی، مصطفی رحماندوست ، فصل بهار بنویس

گاهی هدف شاعر از بیان موضوع ماهی ، مطرح کردن موضوع عرفانی است ، البته با بیان کودکانه: خدای من / دو روزه / دلم برای ماهی ام می سوزه / دو روزه روی آبه / همیشه خوابه خوابه / دهنشو وا نمی کنه / دیگر شنا نمی کنه / به من نگاه نمی کنه / این و رو اون ور نمی ره / نکنه که ماهی بمیره / خدای من کمک کن / ماهی من خوب بشه صبح فردا / ولش کنم تو رودخونه / تا برسه به دریا ماهی من ، مصطفی رحماندوست ، شعر دعا

نمونه ای دیگر:

ماهی من چند روز است / رفته توی فکر دریا / از زبان من شنیده / گاه گاهی صحبتش را / هر چه می گویم عزیزم / راه دریا دور دور است / جای خوبی نیست آن جا / آب دریا تلخ و شور است / جا نمی گیرد دل او / دیگر این جا توی این حوض / می دهد آزار، او را / شکل و رنگ و بوی این حوض / اشک های شورش او را / می کند بی تاب دریا / هر چه بادا باد یک روز / می برم او را به دریا شور دریا ، ناصر کشاورز، آه پونه

ت- کبوتر

در تمام فرهنگ های جهانی ، کبوتر به عنوان نماد صلح و آشتی، مهر و دوستی و زیبایی مطرح بوده است. تقریباً در هیچ شعر و قصه ای ، چهره ای منفی از کبوتر مطرح نبوده است. حضور او در پشت بام بعضی خانه ها ، آن را در ذهن و دل و افکار کودکان جای داده است :

دو بال نقره ای را باز کردی / ز روی بام ما پرواز کردی / تو تا آن دور دور دور رفتی / کجا؟ تا سرزمین نور رفتی / گشودی بال در ان دشت آبی / در آن تابنده روز آفتابی / چو برگردی به بام خانه ی ما / شوی

مهمان به آب و دانه ی ما / بیا ای پیک آزادی، کبوتر! / چه از آزادی و شادی است بهتر ؟
کبوتر ، پروین دولت آبادی ، گل بادام
گاه با بیانی زیبا ، به وصف او می پردازند:
کبوتر من / با بال سفید / از لب دیوار / با شادی پرید / چه روز خوبی / آسمان آبی
است / همه جای آن / صاف و آفتابی است / او می درخشد / در نور خورشید / چون گلوله ای / از
برف سفید / چشمانی دارد / سیاه و آرام / که از خوبی ها / می دهد پیام / در ایوان ما / تا خانه کرده /
خانه را پر از / ترانه کرده / با بق بق بقو / می خواند او از / از آن چه دیده / هنگام پرواز / پرها کشیده /
سینه پر هوا / تا آن سوی ابر / می رود بالا / گردش می کند / در آسمان ها / می چرخد در نور / آزاد و
رها / وقتی خسته شد / خانه ی خود را / در ایوان ما / می کند پیدا / با نوکی شفاف / زبانی کوچک /
دانه می خورد / از توی طشتک / بعد از آن دیگر / وقت خواب اوست / جعبه ای از گاه / رخت خواب
اوست / می نشیند نرم / در سر جایش / سر فرو برده / لای پرهایش / با یاد خورشید / با شوق فردا / می
کند آغاز / خوابی شیرین را .

کبوتر، صفورا نیری، سرخ و صورتی

گاه ، اسارت کبوتر در قفس و آرزوی آزادی و رهایی او ، مورد بحث قرار می گیرد:
من یک کبوتر / تو یک کبوتر / من پر بریده / تو صاحب پر / من کنج زندان / غمگین و تنها / تو شاد و
آزاد / در آسمان ها / من آب دارم / من دانه دارم / توی قفس هم / یک لانه دارم / تو هستی اما / بی
آشیانه / از صبح تا شب / دنبال دانه / ای کاش من هم / دل شاد
بودم / گرچه گرسنه / آزاد بودم .

کبوتر ، مصطفی رحماندوست ، فصل بهار بنویس

ث- گنجشک

صدای جیک جیک گنجشکان ، آشنا ترین صدای پرنده ای است که کودکان
می شنوند . بنابراین گنجشک یعنی جیک جیک :

- درخت خانه ی ما / دوباره مو درآورد / نسیمی موی او را / نوازش کرد و بو کرد / و یک گنجشک کوچک / پرید آمد به سویش / تی تیک تیک و تی تیک تیک / کمی نوک زد به رویش / تی تیک تیک با نوکش داد/ به او هم بوسه هم ناز/ جی جیک جیک و جی جیک جیک / برایش خواند آواز
گنجشک کوچک ، محمود پوروهاب، درخت خانه ی ما

- گنجشک ها چون میوه های کال/ بر شاخه های بید رویدند / با جیک جیکی تند و پی در پی / برگ سکوت ظهر را چیدند / خورشید مثل پرتغالی زرد / در قلب صاف آسمان چرخید / یک بچه آنجا بود زیر بید / از خنده ی گنجشک ها خندید / یک جویبار کوچک آن جا بود / آینه ای از بید و گنجشکان / با آسمانی صاف و بی لکه / یک پرتغال زرد هم در آن
ج- گربه

دیوارها ، جاذبه های پر رفت و آمد گربه های بزرگ و کوچک هستند. گربه ها در شعر کودک و نوحوان ، چهره های متفاوتی دارند . گاه دوست داشتنی ، ملوس ، زیبا و تمیز:
[...]- میو و میو / میو میو ملوسم / گربه ی لوس لوسم / هلیله و بلبله / دو چشم دارم دو تیله / چنگول تیزم ببین / موی تمیزم ببین / یه دم دارم درازه / ببین ببین چه نازه / زرنگ و با هوشم من / شکارچی موشم من / همیشه گوش به زنگم / یه موش بیفته به چنگم

عمو زنجیر باف، اسدالله شعبانی ، عمو زنجیر باف

- داداش من دیروز/ یک گربه پیدا کرد / یک گربه ی کوچک / با رنگ روی زرد / او تشنه بود انگار/
ما را صدا می کرد / داداش من فوری / یک کاسه آب آورد / او با زبان خود / هی آب را لیسید / یک دفعه توی آب/ عکس خودش را دید/ انگار در آن آب/ یک گربه ی تر بود / یک گربه ی تر که / در فکر مادر بود / داداشم آهسته / او را نوازش کرد / تا این که حالش را / یک خرده جا آورد / حالش که بهتر شد / از دست ما ، در رفت / از پیش ما حتماً / پهلوی مادر رفت
گربه ، ناصر کشاورز ، پاییز خانم

گاه ، لحن شاعر، حالت دل سوزانه به خود می گیرد و از ماندن گربه در زیر باران یا توی گرما ، دلگیر می شود :

- سلام آقای گربه ! / که هستی توی گرما / نمی بینی مگر تو / درخت و سایه اش را / بفرما توی سایه / برای استراحت / همیشه سایه هایند / خنک ، دلچسب و راحت /

آقای گربه ، محمود پور وهاب، درخت خانه ی ما

- آسمان دل گیر است / آسمان بارانی است / یک پرنده حتّی / توی آن پیدا نیست / آه ! اما آن جا / زیر آنتن ، لب بام / گربه ای خوابیده / بی خیال و آرام / گربه جان ، چترت کو ؟ / آسمان بارانی است / گربه اما خواب است / توی این دنیا نیست / چک و چک ، شر شر شر / این هوا بدتر شد / گربه ی بیچاره / زیر باران، تر شد !

گربه ای زیر باران ، محمد کاظم مزینانی، تنها انار خندید

و گاه گربه ای زرد و حسود که از خوردن ماهی و جوجه نیز ، ابا نمی کند!

- رفتم به دریا / دیدم یه ماهی / آن را گرفتم / گفتم : « چه ماهی ! » / ماهی را بردم / برای دایی / دایی به من داد / یه فنجان چایی / توی دستم بود / یه دفعه امد / گربه ی حسود / با چنگولش زد / چایی ام را ریخت / ماهی را قاپید / از آن جا گریخت

ماهی و دریا ، اسدالله شعبانی، ترانه های شاد

- آه ای گربه چرا / جوجه ام را بردی ؟ / رفتی و روی درخت / جوجه ام را خوردی ؟ / جوجه ی کوچک من / چه بدی داشت به تو ؟ / با تو دیگر قهرم / برو از خانه ، برو / جوجه ی کوچک من / جوجه ی نازی بود / هم دم کوچک تو / با تو همبازی بود / زود بردی از یاد / دوستی را تو چرا ؟ / هم شدم من بی دوست / هم تو ماندی تنها

گربه و جوجه ، جعفر ابراهیمی، مثل یاس

خروس ، هم دم همیشگی مرغ ، در شعر کودک و نوجوان ، جلوه ی ویژه ای دارد . او با تاج سرخ و پره‌های رنگارنگ ، زنگ بیدار باش و دعوت به کار است. خروس در شعر کودک همواره چهره ای مثبت ، پرکار، مغرور، سحرخیزو ... دارد:

[...] قوقولی قوقو / قوقولی قوقو ، خروسم / نه تنبلم نه لوسم / بال و پرم ببینید / تاج سرم ببینید / سحر خیزم ، زرنگم / قشنگ و رنگارنگم / وقتی که شب سر میاد / خورشید خانم در میاد / قوقولی قوقو می کنم / تنبله رو هو می کنم / میگم خبر، خبردار / اومده موقع کار

عمو زنجیر باف، اسدالله شعبانی ، عمو زنجیر باف

خروس ، گاه ، در شعرهایی که طنز کم رنگی در آن وجود دارد حضور دارد:

- تاج او رنگ انار / بال او رنگین کمان / می نشیند صبح زود / بر لب ایوانمان / بال بر هم می زند / قوقولی سر می دهد / قوقولی قوهای او / خواب را پر می دهد / با صدای او ، پدر/ می پرد از خواب ناز/ می رود سوی حیاط / باز می خواند نماز/ این خروس مهربان / دوست زیبای ماست / مادرم می گوید: « او / ساعت بابای ماست ! »

خروس ما ، افسانه ی شعبان نژاد ، بابا و باران

ح- جوجه

کودکان از خیلی از جهات ، شباهت های زیادی به جوجه دارند. جثه ی ریز و کوچک جوجه ، ناتوانی او در دفاع از خودش ، صدای نازک جیک جیکش و ... او را برای کودکان، دوست داشتنی و دل فریب ساخته است :

- یه جوجه ی قشنگی / دیروز مامان خریده / به این قشنگی جوجه / کسی هنوز ندیده / بال هاشو هی باز می کنه / برای من ناز می کنه / ناز می کنم پرهاشو / دونه برایش می یارم / یه کاسه ی پر از آب/ جلوی پاش می ذارم / می خوام که زود بزرگ شه / خوشگل و ناز و تپل / مثل خانوم طلاشه

جوجه طلایی، ماندانا شیر محمدی کریمی ، کودکانه

گاهی این جوجه های دوست داشتنی ، بی مادراند !!

- من جوجه ای خوش رنگ دارم / او توی جعبه لانه دارد / یک گربه هم دارم ولی او / با جوجه ام کاری ندارد / ماشینی است این جوجه من ، / یعنی که او مادر ندارد / اما همیشه مادر من / گندم برایش می گذارد / طفلک همیشه صبح تا شب / در جعبه اش تنها نشسته / یک شب که جیک و جیک می کرد / فهمیدم او قلبش شکسته / دیشب زن همسایه ی ما ، / می گفت : « من یک مرغ دارم . » / من جوجه ام را دیگر از صبح / پهلوی مرغش می گذارم

جوجه ی ماشینی، ناصر کشاورز، پاییز خانم

این هم جوجه ای مریض و بی اشتها:

- جوجه ام مریض است / تب کرده گمانم / اشتها ندارد / خیلی نگرانم / یک دانه نخورده / حیوانکی اصلاً / به زمین می افتد / وقت راه رفتن /

جوجه ، ناصر کشاورز، از گل برگ بهتر

غیر از حیوانات نام برده ، دیگر حیوانات حضوری کم رنگ تر ، در شعر کودک و نوجوان دارند . حیوانات دیگری مثل قورباغه ، الاغ ، بزغاله و سگ ، علاوه بر کتاب های آموزشی ، که به معرفی آن ها می پردازد ، در بعضی از آثار ، به ان ها اشاره می شود :

خ- بزغاله

بزغاله ای دارم / از برگ گل بهتر / هی می پرد این ور / هی می پرد آن ور / امروز او افتاد / در جوی آب سرد / یک خورده سرما خورد / چون داشت می لرزید / من یک کت کهنه / فوری تنش کردم / یک عطسه کرد و من / از خنده غش کردم

بزغاله ، ناصر کشاورز، از برگ گل بهتر

خ- قورباغه

قورباغه کجاست ؟ - میون آب / - کارش چیه ؟ / شلپ شلوپ می خوره تاب / همراه کی؟ ماهی سرخ پولکی / قورباغه قور قور می کنه / چی می گه ؟ / می گه به ماهی : « بیا بیرون از آب / بازی

کنیم دو تایی زیر آفتاب» / ماهی می گه : « نمی تونم / که بیرون از آب بمونم » / آگه بیاد بیرون از آب
چه می شه ؟ / قورباغه تنها می مونه همیشه
قورباغه ، افسانه شعبان نژاد ، کلاغه کجاست ؟ روی درخت

ذ- سگ

توی باغ، او هر شب/ تا سحر بیدار است / یک نگهبان است او / او سگی هوشیار
است / این سگ اما دیشب/ خسته بود و خوابید / بعد هم روباهی/ مرغ ما را دزدید / پدرم تا فهمید /
رفت و چوبی آورد / سگ ما را از باغ / پدرم بیرون کرد / او ولی باز الان / پشت در خوابیده / پدرم
خیلی از/ دست او رنجیده / کاشکی می بخشید / پدر امشب او را / تا نمی ماند امشب / او توی کوچه
ی ما

سگ ، ناصر کشاورز، باغ رنگارنگ ، آواز قشنگ

۲- حشرات در شعر کودک و نوجوان

الف- شاپرک

با وجود حشرات بسیار زیبا در طبیعت ، اما شاپرک در اشعار کودکانه بیشترین تصویر را داراست . شاید
علت این امر، خوش صوتی و خوش آهنگی این واژه ، و مناسب بودن آن برای حضور در شعر کودک است
. به هر دلیل ، شاپرک در شعر کودک با صفاتی همچون زیبا ، با بال های کاغذین و هزار نقش و ... پا
گذاشته است:

- ای شاپرک تن تو / پر موج، مثل آب است / آن بال کاغذینت / مانند یک کتاب
است / در آن کتاب رنگی / عکس بهار پیداست / هم کوه و باغ و صحرا / هم جویبار پیداست / کار
تو صبح تا شب / گشتن میان باغ است / در این بهار زیبا / بازار تو چه داغ است !/ ای شاپرک بیا باز /
واکن کتاب خود را / در انتظار هستند / گل های خانه ی ما

کتاب رنگی، محمدکاظم مزینانی ، تنها انار خندید

علاقه ی زیاد کودکان به شاپرک ، گاه آن ها را به کارهای عجیب وا می دارد :

- دیشب ستاره‌ها را / من نقطه نقطه دیدم / با چند تا از آن‌ها / یک شاپرک کشیدم / پر کردم از ستاره /
بال قشنگ او را / ماه آمد و به او گفت : / « من هم گلم در این جا » / یک دفعه باد آمد / یک ابر با
خود آورد / او داشت شاپرک را / آهسته پاک می کرد

شاپرک ، ناصر کشاورز، باغ رنگارنگ ، آواز قشنگ

شاپرک تا آن حد به گل و سبزه عشق می ورزد که حتی به محض تولد ، لباس رنگارنگ
می پوشد و به مهمانی گل‌ها می رود.

- روی یک گل توی صحرا / شاپرک آمد به دنیا / شاپرک پوشید فوری / یک لباس خوب و زیبا / بر
لباس رنگی خود / کرد با شادی نگاهی / مادرش بوسید او را / گفت : « به به ، مثل ماهی! » / شاپرک با
مادر خود / پر کشید این جا و آن جا / رفت در باغی پر از گل / تا شود مهمان گل‌ها
مهمان گل‌ها ، افسانه شعبان نژاد ، برگزیده ی شعر

ب- پروانه

- علاوه بر شاپرک ، پروانه ، با بال‌های رنگی و زیبا ، دوست داشتنی‌ترین حشره ی حاضر در شعر کودک
است . پروانه همیشه حضوری سبز و پرحرارت ، رنگارنگ و مواج در شعر کودک داشته و توانسته است به
عنوان نماد زیبایی و ظرافت در تخیل شعرا ، بال و پر بزند ؛ تا آن جا که بعضی کودکانه سرایان ، برای پروانه
ها ، نغمه هم اختراع کرده اند !!

- باز هم پروانه‌های رنگ رنگ / نغمه‌های تازه ای سر داده اند / نغمه شان را با نسیم مهربان / هر
کجای آسمان پر داده اند / آسمان را نغمه ی زیبایشان / شاد و زیبا مثل دریا کرده است / خاطرهم را
نغمه ی زیبایشان / مثل باغی پر زگل‌ها کرده است / خاطرهم را با پر پروانه‌ها / هر کجای آسمان پر می
دهم / می روم همراهشان آن دورها / نغمه‌های زندگی سر می دهم

پروانه ، احمد خدادوست ، دنیا چگونه شکل سیب است؟

گاه ، پروانه‌ها ، به دلایل متفاوت ، از برابر دیدگان دوست داران خویش دور می شوند:

- پروانه ای امروز / در کوچه ی ما بود / پره‌های او خیلی / خوش رنگ و زیبا بود / او خال‌هایی داشت /
بر روی پره‌هایش / من تا سر کوچه / رفتم به دنبالش / او را صدا کردم / برگشت و من را دید / یک دفعه

ماشینی / برقی زد و ترسید / از آن صدا انگار / حالش کمی بد شد / زود از خیابان او / پرپر زنان رد شد / دیگر ندیدم من / پروانه ی خود را / از شهر ما او رفت / حتماً به یک صحرا

پروانه ، ناصر کشاورز، باغ رنگارنگ ، آواز قشنگ

و گاه ، شاعران ، آرزوی پروانه شدن ! را روانه ی ذهن و دل مخاطب می نمایند:

- پروانه های رنگ وارنگ / در آسمان پر می کشیدند / بر برگ گل ها می نشستند / از شهد گل ها می چشیدند / می خواستم پروانه باشم / مانند آن ها پر بگیرم / خورشید را مثل گل سرخ / بابال خود در بر بگیرم / افسوس دیدم پر ندارم / سنگی شدم بر ساحل رود / تا آسمان در آب افتاد / خود را سپردم بر دل رود

آرزوی من ، اسدالله شعبانی، ساز شاخه ها

پ- کفش دوزک

کفش دوزک ، با پره های قرمز و خال های مشکی در چشم کودکان بسیار رنگارنگ و زیبا جلوه می کند ؛ هم چنین به دلیل خوش اهنگ بودن آن در هنگام تلفظ، توجه شاعران کودکانه سرا را به سوی خود جلب می کند:

- کفش دوزک ها / با کت خال دار / غرق در خوابند / تنبل و بی کار / تشک هر برگ / نرم چون مخمل / کارتونک هم / شمد ململ / [...] مثل گهواره / خوشه ی زیبا / زود خوابانده / کفش دوزک را / مادر از بازار / آمده خسته / با خود آورده / دو سه تا بسته / پر از انگور است / توی این پاکت / موقع شستن / می کند دقت / کفش دوزک هم / غافل از هر کار / زیر شیر آب / می شود بیدار!

کفش دوزک ها ، صفورا نیری، سرخ و صورتی

گاهی نیز «کفش دوزک» حسن مقطع می گردد:

- دایی که کفّاش است / دیروز این جا بود / در دست دایی جان / یک کفش زیبا بود / وقتی که او آمد / فوری صدایم کرد / آن کفش زیبا را / با خنده پایم کرد / کفشی که دایی داد / زیبا و کوچک بود / بر روی آن عکس / یک کفش دوزک بود

هدیه ی دایی، افسانه شعبان نژاد ، بابا و باران

ت- مورچه

مورچه ، این سیاه دوست داشتنی ، بر خلاف اندام کوچکش ، همتی بزرگ دارد و بر خلاف جثه ی ریزش، نمود زیادی در شعر کودک و نوجوان دارد:

- یک قطار مورچه / بر درخت توت بود / آن قطار باربر/ بی صدا و سوت بود / راه آن قطار تند /
سخت سخت سخت بود / پیچ و خم زیاد داشت / شاخه ی درخت بود /
توت های خوش مزه / بار آن قطار بود / می گذاشت تند تند / می رسید زود زود
قطار توت ، محمّد حسین حسینی، کلاس بهار

این هم مورچه ای زرنگ، پرکار و زحمت کش!

- مورچه ی زرنگ / مورچه ی هوشیار/ صبح خیلی زود / می شود بیدار/ با دست و پای/ مثل مو نازک
/ بیرون می رود / از لانه چابک / لانه ی تاریک / پیچاپیچ و تنگ / در چشم مورچه / یک قصر قشنگ /
هر چه بخواهد / توی لانه هست / همه جای آن / خوب و پاکیزه است / انباری دارد / برای لانه / کنار
انبار/ یک آشپزخانه / هر جا می رود / دلش در خانه است / از صبح تا غروب / در فکر دانه است /
نتیجه ی کار/ در تابستان ها / خواب آسوده است / در زمستان ها / همه می گویند / از دشمن و دوست
/ « زحمت کش ترین / حشره ها اوست »
مورچه، صفورا تیری،

سرخ و صورتی

کودک پرعاطفه ، که همواره به دنبال دوست و هم نشینی برای بازی و گفت و گو است ، این چنین با مورچه ، سخن می گوید:

- تو مثل نقطه هستی / سیاه و ریز ریزی / ولی باید بدانی / برای من عزیزی / برای دیدن تو / کنارت می
نشینم / کمی خم می شوم تا / تو را بهتر ببینم / همیشه صبح تا شب / فقط مشغول کاری / تو خیلی دانه
حتماً / میان لانه داری / دلت می خواهد الان / بیایی روی پایم / چرا پس ساکتی تو / بگو الان می آیم /
تو را من دوست دارم / خودت شاید ندانی / تو کوچولوترین دوست / برایم در جهانی

مورچه ، ناصر کشاورز، پاییز خانم

ث- زنبور

نیش تیز زنبور، هرگز مانع دوست داشتنش نمی شود؛ به خصوص اگر، زنبور، میزبان سفره ی صبحانه کودک باشد و با شیرینی عسل، کام گرسنه ی او را حلاوت ببخشید:

- هنگام سحر / زنبور عسل / گل را از شادی / می کند بغل / با مهربانی / دانه ی شبنم / بیدار می کند / گل ها را کم کم / شیره ی گل در / کاسه ی بلور / صبحانه ای خوب / برای زنبور / با بال زرین / می پرد هر سو / عسل می سازد / درون کندو / خانه اش دارد / هزاران اتاق / هر گوشه ی آن / تمیز و براق / هر صبح روشن / در فصل بهار / می بینی او را / گرم کارو کار / سلام می کند: / «ویز و ویزو ویز» / صبح تو بخیر / زنبور عزیز.

زنبور عسل، صفورا نیّری، سرخ و صورتی

- تو حساسی، ظریفی / شبیه بوی یاسی / تو یک زنبور هستی / که از ما می هراسی / تو دل داری مگر نه ؟ / تو هم احساس داری / اگر نه پس چه کاری / به بوی یاس داری؟

زنبور عسل، ناصر کشاورز، بوی گردوهای کال

ج- کرم شب تاب

اکثر کودکان از طریق شعر، با کرم شب تاب آشنا می شوند و گرنه، بیشتر آن ها از دیدن این حشره ی درخشان محرومند:

شب های تاریک، / باغچه غرق خواب / سوسو می زند / یک کرم شب تاب / برای باغچه / این کرم شب تاب / اگر گفתי چیست ؟ / یک چراغ خواب / روز نورانی / می شود آغاز / باغچه می کند / چشمانش را باز

کرم شب تاب، صفورا نیّری، سرخ و صورتی

ج- عنکبوت

در میان باغ ما / روی شاخه های توت / باز تور کوچکی / پهن کرده عنکبوت / روی بند تور خود / منتظر نشسته است / می زند نفس نفس / کار کرده خسته است / گیر می کند مگس / توی تور عنکبوت / می خورد کمی تکان / تور و شاخه های توت / عنکبوت قهوه ای می رود سوی شکار / تور پاره می

شود / می کند مگس فرار / در نگاهش عنکبوت / می تند دوباره غم / رشته های پاره را / می زند گره به هم

عنکبوت قهوه ای، محمود پوروهاب، آسمان کوچک

ح- هزارپا

هزای پایی انا / هزار پا نداری / تن تو بند بند است / شبیه یک قطاری / ولی تو نرم و آرام / همیشه می روی راه / برای آن که داری / تو چند پای کوتاه / هنوز جای پایت / به روی ماسه پیداست / شبیه راه آهن / دو خط صاف و زیباست / تو می روی گمانم / به سوی ایستگاهت / که تا کنی در آن جا / کمی هم استراحت

هزار پا ، محمود پوروهاب، آسمان کوچک

۳- فصل ها در شعر کودک و نوجوان

الف- پاییز

ظاهراً ، جلوه های رنگارنگ پاییز برای شاعران کودکانه سرا ، بیش از دیگر فصل ها ، جذاب بوده است ؛ چرا که پاییز، به نحو برجسته ای ، بیشتر از دیگر فصل ها در شعر کودک توصیف شده است . شاید هیچ شاعر کودکانه سرایی نباشد که چندین شعر ناب و برجسته در مورد پاییز نسروده باشد ؛ در حالی که از ظاهر امر چنین بر می آید که کودکان ، باید به فصل بهار بیشتر دل ببندند.

فصل پاییز به اندازه ی رنگارنگی برگ ها ، در شعر کودک، تنوع دیدگاه داشته است . هر کس، با دیدی خاص به جلوه های آن نگریسته و آن را از منظری خاص ، نگریسته است .

گاهی جلوه های غم آلود ، خشن و آزار دهنده ی پاییز بیان می شود :

- صدای خش خش برگ / به زیر پای پاییز / صدای جیرجیرک / میان قلب جالیز / میان روستایی / شبی پاییزی و سرد / صدای زوزه ی باد / مرا دل تنگ می کرد / شغالی داشت از دور / مرتب جیغ می زد / صدای خشک و تیزش / به روحم تیغ می زد / در آن شب هر صدایی / مرا آزار می داد / صداهایی پر از زهر / که بوی مار می داد / صداها زرد بودند / مرا پاییز کردند / و مثل برگ خشکی / دلم را ریز کردند / کشیدم آه سردی / که افتاد از نفس باد / شغال آن دور خوابید / و برگ از خش خش افتاد

صدای پای پاییز، ناصر کشاورز، چگه ای آواز، تگه ای مهتاب

پاییز هم چون باد، می شکند، می خماند، می اندازد و هیاهو به پا می کند:

- خزان رسید چون باد / خمید شاخه ی بید / شکست پشت شمشاد / یاسی که بود
خوش حال / از غصه شد چو بیمار / افتاد روی دیوار / در باغ، های و هو شد / رنگ لباس میخک / یک
باره زیر و رو شد / گنجشک مثل برگی / از شاخه ها جدا شد / در آسمان رها شد / میان باغ و جالیز /
تنها انار خندید / به روی باد پاییز

تنها انار خندید / محمدکاظم مزینانی، تنها انار خندید

گاهی باد پاییزی همه چیز را در هم می آمیزد و باعث شگفتی گربه! می گردد:

- خاک و آب و گل را / باد در هم امیخت / برگ ها هم تک تک / از درختان
می ریخت / گربه ای آن جا بود / برگ ها را می دید / با نگاهش انگار / برگ ها را می چید / در پی هر
برگی / چشم او جاری بود / « آه این پاییز است ؟ » / پاسخش « آری » بود!

پاییز، مصطفی رحماندوست، فصل بهار بنویس

اما گاهی پاییز، هم چون آرایش گری ماهر و دل سوز، به حنا کردن موی درختان
می پردازد!

- رسید از راه پاییز / درختم را صدا زد / به ان موهای سبزش / کمی رنگ حنا زد / درختم عکس خود
را / میان حوض مان دید / از آن موی حنایی / تکانی خورد و خندید / درخت مو حنایی! / بین پاییز
خوب است / شبیه شعرهای / خیال انگیز خوب است

درخت مو حنایی، محمودپوروهاب، درخت خانه ی ما

این آرایش گر تنها، به فکر حنا کردن موی درختان نیست، بلکه مو هم می تراشد!!

- صدا زد باد پاییز / « منم، مو می تراشم / چه زیبا و چه راحت، / سر و رو
می تراشم » / درخت خانه ی ما / سرش را زود خم کرد / سر پر موی او بود / شلوغ و درهم و زرد /
صدایش زد : « بفرما ! / بیا این موی زردم / ببخش ای باد، آن را، / اگر شانه نکردم! »

باد پاییز، محمود پوروهاب، درخت خانه ی ما

زمانی پاییز خانم ، بانویی بافنده است که با برگ های رنگارنگ درختان ، مشغول جاجیم بافی است :
- من توی این فکرم که پاییز/ یک خانم جاجیم باف است / موهای او نارنجی و زرد / خیلی قشنگ و صاف صاف است / امروز او در کوچه ی ما / کار قشنگ و جالبی کرد / جاجیم خوب و خوشگلی بافت / با برگ های قرمز و زرد / در کوچه وقتی پهن کرد او / جاجیم رنگارنگ خود را ؛ / گنجشک ها دیدند و گفتند: « به به ، به این جاجیم زیبا! » / تا این که بعد از ظهر امروز/ باد آمد و جاجیم را دید / دستی کشید و گفت : «عالی است» / خیلی خوشش آمد ، پسندید / آن وقت از پاییز خانم ، / آن را خرید و برد با خود / پاییز خانم هم دوباره، / مشغول کار بافتن شد

پاییز خانم ، ناصر کشاورز، پاییز خانم

و گاهی «پاییز خانم» تبدیل به «عمو پاییز» می شود با جامه دانی پر از ابرو دود :
- جامه دانی بر دوش/ چوب دوستی در دست / وقتی از راه رسید / توی یک باغ نشست / بر درختان هوا کرد / دست بر سبزه کشید / سبزه ها خشک شدند/ هر درختی لرزید / چوب دست خود را / در هوا داد تکان/ برگ ها لرزیدند / از چه؟ از باد خزان/ جامه دانش را او/ خیلی آهسته گشود/ دودی از آن برخاست / شد هوا ابر آلود / گفت در گوش درخت : / « من عمو پاییزم / برگ ها را الان / از تنت می ریزم

عمو پاییز، جعفر ابراهیمی، آسمان ابری نیست

و گاهی عمو پاییز، تبدیل به عمه پاییز! می شود:
باز هم عمه پاییز/ چادرش را به سر کرد / کرد بر تن دوباره / کفش و پیراهنی زرد / با عصایی طلایی / راه افتاد و در کوه/ رفت دنبال پاییز/ خواهرش، باد ، در کوه/ شاخه ها را تکان داد / بر گل و سبزه و برگ / زور خود را نشان داد / آسمان پر شد از ابر/ عمه پاییز خندید / خواهرش باد، رقصید / برگ از شاخه بارید

عمه پاییز، جعفر ابراهیمی، بوی نان تازه

ب- بهار

شکوفه ، ابر ، باد ، گل ، عطر، باران ، رویش، جوانه و ... جلوه های رنگارنگی هستند که در «بقچه ی» «خاله بهار» بسته شده اند. بهار آن قدر حرف برای گفتن دارد که ذوق های همگان را به بار می نشاند تا چه رسد به

کودکانه سرایان که مخاطبشان ، روح های پاک و لطیف کودکانی است که هر چیز آن ها را به شگفتی وا می دارد. بهار، رنگارنگ و زیباست . نشاط اور و دل انگیز است . این زیبایی و دل انگیزی ، تمامی شاعران را به سرایش اشعاری زیبا ، آهنگین ، نشاط آور و ... وا داشته است :

از آسمان به شهر ما / خاله بهار آمده / به دشت ها و درّه ها / به کوهسار آمده / بوی بنفشه می دهد / چار قد و لباس او / گرفته شهر ما به خود / از او دوباره رنگ و بو / خاله بهار مهربان / به شهر ما خوش آمدی / دوباره رنگ تازه ای / به خانه های ما زدی / تو داده ای به شهر ما / شاپرک و پرنده را / بیا بده به بچه ها / عیدی خوب خنده را

خاله بهار، جعفرابراهیمی، مثل یاس

فصل بهار ، همه را به نغمه خوانی و ستایش خالق هستی خویش وا می دارد:

سرد بود / گرم شد / فصل زمستان گذشت / شد بهار / جلوه گر / بر همه جا ، کوه و دشت / هر گیاه / گوشه ای / غنچه ی لب را گشود / بی زبان / بی دهان / خالق خود را ستود / های و هوی / بوی خوش / با دبهاری وزید / برف کوه / آب شد / چون که صدا را شنید [...] باد و آب / بلبلان / زمزمه ی آبشار / خوانده اند / یک صدا / نغمه ی فصل بهار

نغمه ی فصل بهار، مصطفی رحماندوست ، چشمه ی نور

سفره ی هفت سین ، مأنوس ترین جلوه ی عید و بهار ، حتی درختان را نیز به عکس العمل وا می دارد:

پهن کرده مادر / سفره ای توی اتاق / چیده در آن به ردیف / سرکه و سیر و سماق / یک طرف آینه ای / سفره را کرده قشنگ / توی یک تنگ بلور / ماهی قرمز رنگ / تک درخت خانه / رخت نو پوشیده / حتماً از پنجره ها / هفت سین را دیده

سفره ی هفت سین ، زهرا وثوقی، قوی قشنگ ابری

گاه «بهار دوچرخه سوار» با کت و شلوار سبز گل گلی، با زنگی از قاصدک سوار، بر دوچرخه اش از میان کوچه ها ، گل به عابران هدیه می کند:

«بهار آمد میان کوچه ی ما / و دستش را برای من تکان داد / سوار یک دوچرخه بود و از دور / به من خورجین سبزش را نشان داد / کت و شلوار سبزش گل گلی بود / به روی آستینش شاپرک داشت /

رکابش چون پرستو دور می زد / به جای زنگ / چرخش قاصدک داشت / کلاهش صورتی بود و نگاهش / مرا یاد کبوترهایم انداخت / کمی خندید و از خورجین ، گلی را / درآورد و به پیش پایم انداخت / گلم را از زمین برداشتم زود / به دنبالش سر کوچه دویدم / بهارم را ولیکن در خیابان / میان آن همه ماشین ندیدم

بهار، محمد کاظم مزینانی، برگزیده ی شعر

باد، ابرهای پرباران را برای خاک سوغات می آورد و باعث خنده ی خورشید و گل می شود:

باد از راه آمد/ ابر با خود آورد/ آسمان را با ابر/ ذره ذره پر کرد / چادرش را دنیا / به سر خود پوشید / گم شد آن بالاها/ نور گرم خورشید / برق زد ، رعد آمد / مثل شیری غرید / ابرها ترسیدند / باز باران بارید / خاک آرام آرام / آب باران را خورد / باد آمد هو هو / ابر را با خود برد / باز هم پیدا شد / خنده های خورشید / آسمان آبی شد / باز هم گل خندید هوای بهاری، مصطفی رحماندوست، بابا آمد نان آورد

تق تق تق / کی آمد ؟ کی در زد ؟ / به باغ ما کی سر زد ؟ / بهار بود / با سبزی سبزه و گل / بهار به باغ ما رسید / دوباره یخ چلیک چلیک / آب شد و توی رود چکید / رودخانه با لباس آبی دوید / هی پیچ و تاب خورد و به این جا رسید

بهار، افسانه شعبان نژاد ، کی آمد ؟ کی در زد ؟ بهار

اما فراتر از همه ی این ها ، گاه شاعر می خواهد از گذر فصل ها نتیجه ی عرفانی بگیرد و دید و نگرش کودک و نوجوان را نسبت به فصل ها ، کامل کند . شاعر پس از توصیف فصل پاییز و مردن برگ ها می سراید:

... چون بهار برآید از ره دوباره / برگ ها زنده و تازه گردد / بر درختی که پاییز مرده / باز بلبل خوش آوازه گردد

و بعد نتیجه می گیرد که :

ما همه چون درختیم و برگیم / زندگی مان بهاری سلامت / فصل پاییز ما مردن ماست / تا بیاید بهار قیامت !
بهار قیامت ، مصطفی رحماندوست ، چشمه ی نور

پ- زمستان

حریر برف ، برجسته ترین نمود آمدن زمستان است. برف ، این مهمان موقت زمستانی ، با برف بازی ، ساختن آدم برفی ، سرسره بازی ، تعطیلی مدارس و ... شادمانه ترین غنچه های خنده را بر لبان بخار گرفته ی کودکان می نشاند. زمستان ، با همه ی جلوه های پاک و سفیدش ، نقش های گوناگون و رنگارنگی را در دفتر شعر کودکان سرایان ترسیم کرده است :

زمستان شاخه ها را / به رنگ موی خود کرد / برای ناودان ها / کمی شمش یخ آورد / به هر جا ، جای پادید / از آن جا،عکس برداشت / کلاغ پر سیاهی / به روی کاج من کاشت / به روی شانه ی کوه / قبای برفی انداخت / تمام چیزها را / به شکل دیگری ساخت / «زمستان خواب» ها را / میان لانه خواباند / کمی لا لا برای / «زمستان» خواب ها خواند / کشید از نقره ی برف / لحافی روی آنان / زمین و زندگی شد / به زیر برف پنهان / حیاط کوچه را داد / به آدم های برفی / صدا زد کودکان را / به این دنیای برفی

زمستان، اسدالله شعبانی، پروانه و گل سر

درختان ، در استقبال زمستان ، مو می تراشند و شال و کلاهی از برف به تن می کنند :
زمستان است و برف است / زمستان است و سرما / درخت خانه ی ما / تراشیده سرش را / زمستان است و برف است / زمستان است و سرما / به جای مو نشسته / به رویش برف زیبا / دوباره برف زیبا / شده شال و کلاهش / زمستان کرده بوسش / زمستان کرده ماهش

برف زیبا ، محمد پوروهاب،درخت خانه ی ما

و گاه زمستان ، با بقچه ای از پنبه دانه ، به باغ ها سر می زند و ...
تق تق تق / کی آمد؟ / کی درزد؟ / به باغ ما کی سر زد؟ / - زمستان / زمستان از راه که رسید / بقچه ای پنبه دانه داشت / یک عالمه پنبه ی برف / توی حیاط ما گذاشت /
لپ های ما رنگ گل انار شد / حرف که زدیم حرف های ما بخار شد ...

زمستان ، افسانه ی شعبان نژاد ، کی آمد؟ کی در زد؟ زمستان

پر شورترین جلوه ی زمستان ، برف است و آدم برفی؛ آن هم آدم برفی ای که باید در سرمای زمستان ! تا صبح بیرون باشد :

دوستم در کوچه / توی سرما مانده / من در این جا هستم / او در آن جا مانده / کوچه اما شب ها / سرد و یخبندان است / دوستم تا فردا / آه ، یخ خواهد بست ! / زیر کرسی ، الان / راحت است و گرم است / بالش زیر سرم / مثل مخمل نرم است / کاش می شد او هم / مثل من این جا بود / گرم می شد این جا / دور ، از سرما بود / دوستم ، آرام است / آدم بی حرفی است / همه جایش از برف / اسمش آدم برفی است

دوست من ، جعفر ابراهیمی، مثل یاس

ننه سرما ، نماد زمستان و سردی است ، با کیسه ای پر از برف ، از راه می رسد ؛ اما افسوس که کیسه اش پاره می شود

ننه سرما آن روز / کیسه ای داشت به دست / خسته از راه رسید / روی یک ابر نشست / ناگهان کیسه ی او / پاره شد روی هوا / پر شد از برف سفید / همه چیز و همه جا / بچه ها خندیدند / کوچه ها زیبا شد / باز آدم برفی / همه جا پیدا شد

ننه سرما ، افسانه شعبان نژاد ، چتری از گل ها

ت- تابستان

کم رونق ترین و کم رنگ ترین فصل سال ، در شعر کودک و نوجوان ، تابستان است . تابستانی که آن همه سوغات بر شاخه های درختان به بار می آورد ، نتوانسته است جایگاه مناسبی در شعر کودک و نوجوان بیابد: فصل تابستان است / ناودان بیکار است / طفلکی از گرما / صورتش تبار است / سایه ای اصلاً نیست / تا بیفتد رویش / دل من می سوزد / می روم پهلویش / من کمی آب خنک / روی او می ریزم / و به او می گویم / من خود پاییزم

ناودان ، داوود لطف الله ، کاش باران می شدم

این فصل بی کاری ناودان ها ، هنوز در شعر کودک جلوه نکرده ، چمدان پر از میوه های رنگارنگش را می بندد و سوار بر باد ، دور می شود و بلافاصله ، پاییز خسته از راه می رسد :

چمدانش را بست / خانه را خالی کرد / منتظر بود که باز / بوزد بادی سرد / از میان گلدان / شاخه ای گل برداشت / توی خاک دم در / شاخه ی گل را کاشت / چمدانش پر بود / از گل و سبزه و نور / هم گلابی ، هم سیب / خوشه ای از انگور / منتظر بود که باز / برسد باد از راه / باد از راه رسید / گفت : «

هو هو ها هاه / آمدم تابستان / آمدم زود بیا / روی دوشم بنشین / برویم از این جا / چمدان را برداشت / گل خود را بوسید / رفت و پشتش پاییز / خسته از راه رسید

پاییز، شکوه قاسم نیا ، بوی گل نارنج

گاهی نیز فصل تابستان ، به صورت آموزشی ، معرفی می گردد که البته بی فروغ و کم رونق است :

فصل تابستان است / فصل گرمای زیاد / اولین ، ماهش تیر / ماه دوم مرداد / سومین ماه بگو / چیست ؟
شهریور ماه / روزها گرم و بلند / عمر شب ها کوتاه / فصل میوه ، سبزی / فصلی از نعمت ها / فصل
محصول درو / فصل دریا و شنا / فصل گردش در باغ / خنده ها ، بازی ها / فصل تابستان است / فصل
تعطیلی ما

تابستان ، جعفر ابراهیمی ، شعری از گربه و موش

کتابنامه

ابراهیمی (شاهد) ، جعفر؛ (۱۳۷۴) ، *آسمان ابری نیست* ، چاپ اول، نهاد هنرو ادبیات ، تهران ، چهارم و پنجم دبستان.

ابراهیمی (شاهد) ، جعفر؛ (۱۳۷۴) ، *بوی نان تازه* ، چاپ اول ، حوزه ی هنری، تهران ، گروه سنّی نوجوان .

ابراهیمی (شاهد) ، جعفر؛ (۱۳۷۴) ، پروانه در باران، چاپ اول، زلال، تهران ، گروه سنّی نوجوان.

ابراهیمی (شاهد) ، جعفر؛ (۱۳۷۸) ، *چیستم من* ، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران ، آمادگی و اول دبستان.

ابراهیمی (شاهد) ، جعفر؛ (۱۳۸۱) ، *شعری از گربه و موش* ، شباویز، تهران ، اول ، دوم و سوم دبیرستان.

ابراهیمی (شاهد) ، جعفر؛ (۱۳۷۴) ، *مثل یاس* ، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران ، دوم و سوم دبستان.

پوروهاب، محمود؛ (۱۳۸۴) ، *درخت خانه ی ما* ، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران.

حسینی ، محمد حسین ؛ (۱۳۸۴) ، *کلاس بهار* ، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران

- خدادوست ، احمد؛ (۱۳۷۵) ، *دنیا چگونه شکل سبب است ؟* ، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران ، چهارم و پنجم دبستان.
- دولت آبادی ، پروین ، (۱۳۷۰) ، *گل بادم* ، چاپ سوم ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران ، دوم و سوم دبستان.
- رحماندوست ، مصطفی؛ (۱۳۷۸) ، *بابا آمد نان آورد* ، چاپ اول ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران .
- رحماندوست ، مصطفی؛ (۱۳۷۶) ، *چشمه ی نور تهران* ، چاپ چهارم ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران .
- رحماندوست ، مصطفی؛ (۱۳۷۹) ، *فصل بهار بنویس*، چاپ اول ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران ، گروه سنی نوجوان.
- شعبان نژاد ، افسانه؛ (۱۳۷۴) ، *بابا و باران* ، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران ، آمادگی و اول دبستان.
- شعبان نژاد ، افسانه؛ (۱۳۸۰) ، *بادبادک و کلاغه* ، بهنشر ، تهران ، گروه سنی الف.
- شعبان نژاد ، افسانه؛ (۱۳۷۲) ، *چتری از گلبرگ ها* ، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران ، آمادگی و اول دبستان.
- شعبان نژاد ، افسانه؛ (۱۳۸۱) ، *کلاغه به خونه اش نرسید* ، چاپ دوم ، کانون پرورش کودکان و نوجوانان ، تهران.
- شعبان نژاد ، افسانه؛ (۱۳۸۲) ، *کی آمد؟ ، کی در زد؟ بهار* ، چاپ دوم ، کتاب های بنفشه (قدیانی) ، تهران ، آمادگی و اول و دوم دبستان .
- شعبان نژاد ، افسانه؛ (۱۳۸۵) ، *کی آمد؟ ، کی در زد؟ زمستان* ، چاپ سوم ، کتاب های بنفشه (قدیانی) ، تهران ، آمادگی و اول و دوم دبستان .
- شعبانی، اسدالله ؛ (۱۳۷۲) ، *پروانه و گل سر*، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران.
- شعبانی، اسدالله ؛ (۱۳۷۵) ، *پولک ماه* ، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، تهران ، دوم و سوم و چهارم و پنجم دبستان.

شعبانی، اسدالله؛ (۱۳۷۴)، *ساز شاخه ها*، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، گروه سنی نوجوان.

شعبانی، اسدالله؛ (۱۳۷۵)، *عموزنجیر باف*، چاپ اول، پیدایش، تهران.

شیر محمد کریمی، ماندانا؛ (۱۳۸۶)، *کودکانه (۳)*، چاپ هفتم، کیان معاصر، تهران.

قاسم نیا، شکوه؛ (۱۳۶۸)، *بوی گل و نارنج*، چاپ اول، نهاد هنر و ادبیات، تهران، گروه سنی نوجوان.

کشاوری، ناصر؛ (۱۳۷۶)، *آب، بابا، ماما*، چاپ اول، کتاب های بنفشه، تهران، دوم و سوم دبستان.

کشاوری، ناصر؛ (۱۳۷۶)، *آه پونه*، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، گروه سنی نوجوان.

کشاوری، ناصر؛ (۱۳۷۸)، *باغ رنگارنگ، آواز قشنگ*، چاپ دوم، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران.

کشاوری، ناصر؛ (۱۳۷۶)، *بوی گردوهای کامل*، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گروه سنی نوجوان.

کشاوری، ناصر؛ (۱۳۷۳)، *چگه ای آواز، تکه ای مهتاب*، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، چهارم و پنجم دبستان.

کشاوری، ناصر؛ (۱۳۸۰) *فرشته ای از آسمون*، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران.

کشاوری، ناصر؛ (۱۳۷۰)، *کلاغ زرد*، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، آمادگی و اول، دوم و سوم دبستان.

لطف الله، داوود؛ (۱۳۷۹)، *کاش باران می شدم*، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، چهارم و پنجم دبستان.

مزیانی، محمد کاظم؛ (۱۳۷۴)، *تنها انار خندید*، چاپ اول، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، دوم و سوم دبستان.

نیری، صفورا؛ (۱۳۷۴)، *سرخ و صورتی*، چاپ دوم، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، دوم و سوم دبستان.

وثوقی، زهرا؛ (۱۳۸۰)، *قوی قشنگ ابری*، چاپ اول، انتشارات توکا، تهران.